

نشستی با استاد قرائتی

■ برگزیده سفیرانی استاد قرائتی ریاست ممتزم هیئت امنای
بنیاد حضرت مهدی موعود(عج) در جمع دانش پژوهان دوره
دوم مرکز تخصصی مهدویت.

تمرین و تجربه کم دارد. به همین جهت برنامه‌های ما در زمینه صادرات موفق نبوده است؛ مثلاً افرادی که به اسم عقیدتی - سیاسی به پادگان‌های ارتش رفته‌اند، باید دوره‌هایی در زمینه ارتباط با سربازان، نیروهای دریایی، خلبانان و... ببینند. و هر یک دوره‌های خاص خود را دارد؛ همان طور که پارچه شلوار، با پارچه عمامه فرق می‌کند.

باید دوره‌هایی را بگذاریم که چگونه برای بچه‌ها قصه بگوییم؛ چگونه راجع به امامت حرف بزنیم؛ چگونه با وهابی‌ها بحث کنیم؛ چگونه

بِسْمِ اللّٰهِ الرَّحْمٰنِ الرَّحِیْمِ. اَللّٰهُمَّ كُنْ لِوَلِیِّكَ
الْحُجَّةِ بْنِ الْحَسَنِ صَلَواتِكَ عَلَيْهِ وَ عَلَى اَبائِهِ
فِي هَذِهِ السَّاعَةِ وَ فِي كُلِّ سَاعَةٍ و لِيَّآءٍ وَ حَافِظًا
وَ قَائِدًا وَ نَاصِرًا وَ دَكِیْلًا وَ عَیْنًا حَتّٰی تُسْكِنَهُ
اَرْضَكَ طَوْعًا وَ تُمَتِّعَهُ فِيْهَا طَوِیْلًا.

از این که در محضر شما فضلا هستم بسیار خوشحالم، نکاتی، از باب تذکر و تجربیاتی که دارم خدمتتان عرض می‌کنم، شاید مفید واقع شد.

حوزه علمیه، چیزی که کم دارد، حوزه کاری است؛ یعنی، روحانی فاضل زیاد داریم؛ اما وقتی وارد یک جا می‌شود و می‌خواهد حرف بزند،



درباره امام زمان صحبت کنیم. حوزه علمیه نه تنها هیچ برنامه‌ای برای افرادی که به جمکران می‌آیند ندارد؛ بلکه نقشی هم در آمدن این افراد به آن جا ندارد. البته این نسلی که به جمکران می‌آیند، نسل آب بندی شده است؛ یعنی، نسل بیست میلیونی آموزش و پرورش، دانشگاه و... که باید با آنان کار کرد.

فضلا اگر می‌خواهند با مردم کار بکنند، علاوه بر درس‌های حوزه، دوره‌های ویژه (سیاسی، عقیدتی، تبلیغ، پیشنمازی و...) شرکت کنند. هر گروه و سنی، تبلیغ ویژه خود را می‌طلبد؛ مانند اسپرین بچه که با اسپرین بزرگ‌ها فرق می‌کند. اسپرین بچه، رنگش صورتی و مزه‌اش شکلاتی است که بر اساس روان‌شناسی رنگ‌ها، تهیه می‌شود.

امسال زمینه‌ای را فراهم آوردیم و گفتیم که ۲۵ مفسر، برای ۲۵ استان می‌خواهیم؛ از این رو با آیت الله مصباح صحبت کردیم و با مساعدت ایشان، با گروه‌های تخصصی و افراد فاضل آنها کار کردیم. البته بیشتر فضلا

توان تفسیر ندارند؛ البته، ثبوتاً خوب هستند، اما اثباتاً برخی قوی، گروهی متوسط و بعضی ضعیف‌اند. شما خودتان را در زمینه معارف آماده کنید و کاری به ترم، واحد، نمره و تابستان نداشته باشید. اگر شما می‌خواهید خودتان را عرضه کنید، باید آماده باشید که چگونه صحبت کنید. علت این که درس‌های معارف دانشگاه، شکست خورد، این بود که برخورد ما با دانشگاه برخورد حوزوی بود؛ یعنی، عده‌ای از افراد فاضل، متنی نوشتند و گفتند این متن درسی است. دانشجو دید این متن درسی، کاربردی ندارد؛ حال آن که امام معصوم علیه السلام وقتی دعا می‌کند، می‌گوید: «بطوننا عن الحرام والشبهة و عیوننا عن... والسنتنا عن اللغو»؛ یعنی، امام برای هر عضوی یک دعا می‌کند. اعضوها که تمام شد، سراغ جامعه می‌آید و چنین دعا می‌کند: «و نساءنا بالحاء والعفة والعلماء والقضاة...».

خیلی از مردم، زمستان‌ها آتش رشته و تابستان‌ها بستنی درست می‌کنند. همان کسی که آتش رشته می‌پزد، تابستان‌ها بستنی درست می‌کند. الان



هر «الله اکبر»ی یک آهنگ دارد؛ مثلاً مردم در ۲۲ بهمن، راهپیمایی‌ها، خواندن نماز، وقت تعجب یا مکبر، اذان و... «الله اکبر» می‌گویند؛ اما در هر جا، یک آهنگ خاصی دارد. سخنران باید بداند که کجا یک دقیقه حرف بزند، کجا ده دقیقه؛ کجا آیه‌ای حرف بزند، کجا تاریخی و... اینها همه فرمول دارد.

باید ببینیم روز اول ماه رمضان چه بگوییم، روز آخر آن چه بگوییم؛ تابستان چه بگوییم، زمستان چه بگوییم؛ برای افراد مجرب چه بگوییم، برای آدم‌های مغرور چه بگوییم. برخی از آدم‌ها، مغروراند و وقتی پای منبر می‌نشینند، به طور خاصی نگاه می‌کنند. برخی عاشق‌اند و عده‌ای بی تفاوت و... اینها در مکاسب نیست؛ یعنی، بعد از آن که مکاسب خواندید و در درس‌های خارج شرکت کردید، تازه اول شاگردی شما است. طرز بیان قصه، با گفتن مطلب تاریخی، حماسی و ذکر مصیبت فرق می‌کند. امیرالمؤمنین علیه السلام هنگامی که به جنگ می‌رفت، یک لباس می‌پوشید و زمانی

که به محراب می‌رفت، لباس دیگر بر تن می‌کرد.

اگر بیست دوره هم درس خارج خواندیم، باز باید معتقد شویم که تازه اول شاگردی ما است. بنده با جناب آقای طباطبایی (نماینده اسبق مشهد) رفتیم عقد بخوانیم. من وکیل داماد بودم و ایشان وکیل عروس بود. موقعی که می‌خواستیم عقد را بخوانیم، ایشان روبه شوهر عمه عروس کرد و گفت: آیا اجازه می‌دهید من عقد بخوانم؟ گفت: بله. گفت: با اجازه شما عقد می‌خوانم. هم چنین از شوهر خاله، دایی و همه حاضران اجازه گرفت. گفتم: یعنی چه؟ عقد دختر باکره فقط با اجازه پدر او است، ایشان جواب داد: او اگر به کسانی که در این جا نشسته‌اند، اعتنا نکنیم و عقد بخوانیم، دیگر احساس مسئولیت نمی‌کنند. اما اگر گفتیم که آقا شما اجازه بدهید، حس مسئولیت را در آنها زنده کرده‌ایم. اینها در هیچ کتاب فقهی نیامده است.

روزی شخصی به حضور امام معصوم علیه السلام آمدند و گفت: از فلان شیعه پول می‌خواهم، می‌گویند برای



فردا؛ اما فردا می‌روم می‌گوید برو پس فردا. می‌خواستم او را بزخم ولی چون شیعه بود، نزدم. به او بگوئید پول مرا بدهد و گرنه فردا او را می‌زنم. امام علیه السلام فرمود: چگونه به او می‌گویی؟ گفت: می‌روم به او می‌گویم: پول مرا بده و او می‌گوید: برو فردا. امام فرمود: نه، شما به او سلام کن و فقط نگاهش کن. گفت: قربانت بشوم، می‌گویم پول بده، نمی‌دهد؛ حالا نگاهش کنم؟! امام فرمود: شما نمی‌دانید در نگاه و سکوت چیزی است که اثر آن بیشتر از فریاد است؛ برو و بگو: سلامم علیکم و فقط نگاهش بکن. او رفت و گفت: سلامم علیکم... آن شخص بلند شد و پول را داد.

باید معتقد شویم که درس‌های حوزه لازم است؛ ولی کافی نیست. با درس خارج خواندن خبری نیست؛ بلکه جامعه، تنها پذیرای شما و حرف‌های شما است.

به عنوان نمونه در تفسیر سوره «یوسف» می‌توان گفت: یوسف برادرهای حسودی داشت. به اسم بازی، او را بردند و در چاه انداختند.

شب گریه کنان با یک پیراهن خونی، پیش پدر آمده، گفتند: گرگ آن را پاره کرده است. حال اگر جوانی در آن مجلس نشسته، می‌گوید: هزار سال پیش چه کسی حسود بوده و چه کسی را در چاه انداختند؟ این حرف‌ها چقدر عقب مانده است. اما اگر شما این طور تفسیر کنید: یوسفی بود؛ جوان‌ها تک تک شما یوسف هستید. حسود داشت؛ همه شما حسود دارید. او را بردند؛ همه شما را می‌برند. او را با اسم بازی بردند و همه شما را با اسم بازی می‌برند. پرتش کردند و همه شما را پرت می‌کنند. در این صورت جوان‌ها می‌گویند: خدا دارد با من حرف می‌زند؛ ولی اگر گفتی یوسفی بود و بردنش، می‌گویند: چه جای بدی او را بردند و...!!

در مثال دیگر ممکن است بگوییم: دو، سه هزار سال پیش حضرت ابراهیم علیه السلام به عمویش گفت: چرا بت می‌پرستی؟ جواب می‌گوید: این هم شد حرف. گفت که گفت، به چه درد من می‌خورد؛ اصلاً مسجد نمی‌آیم. اما اگر گفتیم: می‌دانید چرا ابراهیم علیه السلام به



عمویش گفت: چرا بت می پرستی؟ او به شما می گوید: که ای جوانان! ۱. در نهی از منکر، سن شرط نیست (قال لایبه)؛ ۲. در نهی از منکر، عدد شرط نیست؛ ۳. ابراهیم علیه السلام، یکی بود (وقال لایبه و قومه)؛ ۴. در نهی از منکر، از خودی ها شروع کن (قال لایبه)؛ ۵. در نهی از منکر، از منکرات اصلی شروع کن.

اگر جوانی نماز نمی خواند، کاری به موهایش نداشته باش. اول به او بگو نماز واجب است. فوری به جوان نگو سیگار نکش؛ زیرا به تو می گوید: به تو چه می خواهم بکشم. بگو: آقا ببخشید! فایده سیگار را برایم توضیح بده «ما هذه التماثل».

اگر این گونه حرف بزنید، جوان ها می گویند: خدا دارد با ما حرف می زند. ما کنار حوزه باید کلاس های کارورزی تشکیل بدهیم. امسال با فارغ التحصیلان مؤسسه امام خمینی، چند برنامه داشتیم. آنان ضمن استقبال از این برنامه، گفتند: این جلسات باید ادامه پیدا کند. در آن مؤسسه بخش نامه شد و آقای مصباح هم آن را امضا کرد.

براساس این طرح، در کنار حوزه های علمیه، باید حوزه های تجربی هم باشد و در هر هفته، باید یک روز کار عملی شود.

بنده فقیه، فیلسوف، حکیم، عارف، ادیب، شاعر، نویسنده، دکتر و فوق لیسانس نیستم و هیچ کمالی ندارم. هیچ عنوان پرطمطراقی نیز ندارم؛ اما کمتر روحانی را سراغ دارم که سخنرانی های او به اندازه من در دانشگاه مورد استقبال قرار گیرد.

یکی از پربیننده ترین بحث های تلویزیون، «درس هایی از قرآن» است. ما باید تجربیات خود را منتقل کنیم و در ضمن دوره های علمی را حتماً ببینیم. باید در چینش و هماهنگی کلام دقت کنیم؛ یعنی، این سخن کجا باید گفته شود و چه چیزی را پهلوی چه چیزی قرار دهیم. قرآن، مسائل و موضوعات را خیلی قشنگ طراحی کرده است؛ به عنوان نمونه زمین و آسمان را، به زیبایی تمام پهلوی هم قرار می دهد: «والسما رفعها و وضع المیزان» (توازن در کهکشان ها). بعد می آید به فروشگاه و می گوید: «الآ



تطفوا فی المیزان». میزان در مغازه‌ای را به میزان کهکشان می‌چسباند.

در حوزه علمی خیلی کار داریم؛ باید هر یک از ما آدم با تجربه‌ای شود. اصلاً ما باید تحوّل به وجود آوریم؛ وگرنه مجالس ما رو به انقراض است. روزی آقای حسینی بوشهری را به مسجد... بردم. این از مسجدهای شماره یک تهران است. گفتم: روحانی این مسجد، از واعظان درجه یک تهران است؛ اما افراد کمی در مسجد حضور داشتند. کسانی که به مسجد می‌آیند، نسل منقرض‌اند.

اگر بنا است نسل نور را دریابیم؛ باید در کنار کلاس‌های کاربردی، برنامه‌های تجربی هم داشته باشیم. در میان شما، افراد فاضل زیاد است؛ ولی باید خودتان را آماده کنید و کاری هم به بازار فروش نداشته باشید.

ما باید خود را برای پاسخ‌گویی به شبهات مطرح شده درباره امام زمان علیه السلام، آماده کنیم، خدا از ما کار نمی‌خواهد و نمی‌گوید: «لیس للانسان الا ما عمل»؛ بلکه می‌گوید: «لیس للانسان الا ما سعی». سعی خودمان را بکنیم.

ما باید مسلح باشیم؛ هم با فنون علمی و هم با فنون اجرایی. اگر ما قرآن را عرضه کنیم، یک یا دو میلیون شنونده داریم. لازم نیست ما را به دانشگاه یا آموزش و پرورش دعوت کنند؛ ما باید خودمان به فکر تبلیغ باشیم.

خانه ما سابقاً در جوی شور بود. روزی تک تک در خانه‌ها را زدم. اگر مادر یا پدر خانه می‌آمد، می‌گفتم: سلام علیکم، این خانه بغلی مال من است. اگر پسری سیزده تا بیست ساله دارید، بفرستید شب جمعه من نیم ساعت برنامه دارم. سرکوجه ما یک حمام بود، به آن جا رفتم و به حمامی گفتم: آقا یک خواهش دارم. گفت: بگو، گفتم: به هر جوانی که این جا می‌آید، بگو شب جمعه تو این خانه بچه‌ها جمع می‌شوند و جلسه می‌گذارند. بعداً اطلاعیه‌ای نوشتم و به دیوارهای قم چسباندیم. روزی مرحوم ربانی املشی گفت: خودت می‌چسبانی؟ گفتم: بله مگر لبوفروش‌ها کسی را دارند که می‌گویند: آی لبو؟ خودش هم لبو می‌پزد و هم می‌گوید: آی لبو. خیلی



خندید و گفت: بده، من بچسبانم؛
گفتم: نه من خودم می چسبانم. پول
نداشتم تخته پاک کن بخرم، با
جوراب های خودم تخته را پاک
می کردم. به هر حال خداوند لطف کرد
(ان مع العسر يسرا). در قرآن دوازده بار
«عسر» و سی و سه بار «يسر» آمده
است (سيجعل الله بعد عسر يسرا).

در این جا که مشغول هستید،
چیزی در ذهنتان نباشد؛ بگو خدا و
باقی را دور بریز؛ مثلاً این که آیا این جا
حقوق می دهند یا نه، آن را بریز دور.
البته ممکن است این جا کمکی بکنند؛
ولی اصلاً چیزی در ذهن شما نباشد؛
جز این که خدمت گذار ویژه آقا امام
زمان (عج) هستید. پادشاهان گارد ویژه
دارند و ما می خواهیم گارد ویژه
حضرت مهدی (عج) بشویم و به آن
حضرت بگوییم: این را از ما قبول کند.
به شخصی می گویند: پاسدار که
هستی؟ می گوید: پاسدار رهبر انقلاب
و این خیلی افتخار است. به همین
دلیل باید نماز صبح را اول وقت
بخوانید و دعاهای ندبه و جمکرانتان
پررنگ شود. شب های جمعه فامیل

هایتان را جمع کنید و دو تا پنج دقیقه
صحبت کنید. کتاب های حضرت
مهدی عليه السلام را خوب بخوانید، اجمالاً
حال و هوای آن حضرت را داشته
باشید. باید دین خود را نسبت به آقا ادا
کنیم. روزی به حضور یکی از بزرگان
رفتیم تا درباره آقا امام زمان صحبت
کند؛ ایشان سه تا نوار داد به ما و فرمود
به اینها گوش بدهید. در یکی از نوارها
می گفت: من نمی توانم بگویم، سگ
مهدی هستم. من نمی توانم چنین
حرف هایی بزنم، سگ دو تا استخوان
چربش بدهی تا آخر عمر از این خانه
حفاظت می کند. هر چه هم سنگش
بزنی صاحب خانه را رها نمی کند. اما
اگر چهار تا سنگ به من بزنند، ممکن
است حضرت مهدی عليه السلام را رها کنم.
سگ خیلی با وفاتر است.

دو تن از فقهای حاضر می گفتند: در
زمان شاه خیلی از تعقیب و فرار و
زندان و تبعید خسته شده بودیم. در
کوچه ای با هم راه می رفتیم و به
خود می گفتیم از سلک آخوندی
خارج می شویم.

درباره این مسائل صحبت می کردیم



تا به درب خانه آیت الله بهجت رسیدیم. گفتیم برویم منزل ایشان. داخل خانه شدیم، ایشان به ما نگاه کرد و گفت: بله تا یک ذره فشار می آید، می گوید: بیا از آخوندی بیرون برویم. به هم نگاه کرده، خجالت کشیدیم.

شما گارد ویژه آقا امام زمان علیه السلام هستید؛ اگر کاری کردید که خداوند با این کار، بر شما منت گذاشته است. این را محکم بگیرید و تلاش خداپسندانه و مضاعفی داشته باشید.

ان شاء الله بنا داریم در دو محور فعالیت کنیم:

● تخصصی مهدویت

● تخصصی قرآن و تفسیر (کتاب الله و عترتی).

اگر در یکی از این دو ضعیف باشیم، در دیگری نیز ضعیف خواهیم بود.

پس برای حضرت مهدی (عج) عاشق درست کنید و خودتان نیز عاشق باشید. در عشق باید ابتدا خودتان بسوزید، تا در دیگران اثر داشته باشید. تا یک ورق کاغذ نسوزد، جنگل آتش نمی گیرد. باید خودتان را

ذوب کنید، تا بتوانید عاشق شوید.

من خوشحالم که بین شما نفس می کشم. شما آمده اید تا درباره امام زمان (عج) اطلاعات اضافی داشته باشید و بتوانید به سوالات و شبهات پاسخ بدهید. خداوند ان شاء الله همه ما را مورد دعای خاص امام زمان قرار دهد و ما را به خدمت گذاری خودش بپذیرد و این منت نوکری را از ما پس نگیرد.

یک روز در محضر آیت الله العظمی گلپایگانی (ره) بودیم. ایشان مقداری گریه کردند، بعد هم درس دادند و رفتند. گفتیم: گریه آقا برای چه بود؟ عده ای به خانه ایشان رفتند و پرسیدند: آقا امروز خیلی گریه کردید، فرمودند: بله به من گفتند که از اوقاف دولت پهلوی، پول آورده اند تا طلبه ها را بخرند. دو سه طلبه هم به علت فقر، پول را گرفته و جزو اوقاف شده اند. بعد این جمله عجیب را گفتند که: هر طلبه ای پول گرفت، نگوید من پول گرفتم؛ بلکه بگوید: قابل نبودیم، امام زمان بیرونمان کرد.

آقای آیت الله وحید خراسانی



می فرمود: «من الان که پیر شده‌ام، دارم فکر می‌کنم چند ساعت در اصول تدبیر کردم؟ چند ساعت در قرآن تدبیر کردم؟ روز قیامت چه جوابی خواهم داد؟»

بالاخره ما که نان امام زمان (عج) را می‌خوریم، باید چند ساعت به آن حضرت اختصاص دهیم. اگر امام زمان (عج) دلی خوش از ما نداشته باشد؛ کسی دیگر را هم ندارد که ایشان را یاری کند. با این حال ما را دوست دارد. در حدیثی آمده است که امام علیه السلام می فرمود: «اگر دعای من پشت سر شما نبود، دشمنان شما را قورت داده بودند». در حدیثی دیگر می فرماید: «روزی صد بار من به شما دعا می‌کنم».

از امروز دیگه برای خودمان صدقه ندهیم. اول برای امام زمان علیه السلام صدقه بدهیم، بعد برای بقیه. از حالا باید رفتار و گفتارمان تغییر پیدا کند و تمام وجودمان چیز دیگری شود. اگر در خانه خطاطی می‌کنیم، با یاد مهدی خطاطی کنیم. اینها مسائل علمی نیست؛ بلکه عشقی و ذوقی است. اگر علم، عشق، مطالعه، تلاش و در خانه همسایه‌ها زدن با هم جمع شود، نتیجه

خوبی خواهد داشت. در این جا از آقای پورسید آقایی و همکاران ایشان تشکر می‌کنم. ان شاء الله به زودی شاهد نتایج و ثمرات کار شما خواهیم بود.

البته ما باید تلاش بکنیم و تنها خدا را در نظر داشته باشیم. با خود بگوییم: ما می‌خواهیم برای امام زمان (عج) کار کنیم و سرباز فداکاری برای او باشیم؛ بقیه کارها با خدا. او پیامبرش را در غار با تار عنکبوت حفظ کرد، این همه آهن و چدن هیچ کاره بود. اشرف مخلوقات، به وسیله «اوهن البيوت» حفظ شد. اگر خداوند آن برکتی که به تار عنکبوت داد به ما بدهد، چه می‌شویم؟ آن تار عنکبوت، پیغمبر صلی الله علیه و آله را حفظ کرد، خدا نیز به وسیله حضرت مهدی (ع) ما را حفظ می‌کند.

درباره قرآن نیز باید همواره احساس وظیفه و مسؤولیت بکنیم. باید تلاش کنیم تا قرآن، از محجوریت بیرون بیاید. روزی به آیت الله سید مهدی روحانی «ره» گفتم: وقتی خداوند پیامبر صلی الله علیه و آله را با «اوهن البيوت» حفظ کرد ما را نیز با قرآن - اشرف



مخلوقات است - حفظ خواهد کرد. قرآن می‌گوید: هدهد دو بار سفر رفت، یک کشور مسلمان شد. از طرف دیگر می‌گوید: «فبعث الله غرابا»؛ یعنی، یک کلاغ آمد و دفن مرده را به هابیل و قابیل یاد داد. پس آن خدایی که یک کلاغ را معلم انسان‌ها می‌کند و اشرف را به او هن حفظ می‌کند و با هدهد، کشوری را مسلمان می‌نماید؛ می‌تواند با واسطه من قرآن را از محجوریت بیرون آورد. ایشان گفت: درست است، گفتم: حالا دعا کن. بعداً گفت: دعا کردم، چون استدلال قوی بود. آیا واقعاً محال است که مثلاً مردم چین یا رومانی به دست شما مسلمان شوند؟ یا شما نماینده شخص امام زمان در رومانی باشید؟

روزی در زمان شاه، در حرم امام رضا علیه السلام این طور دعا می‌کردم: خدایا! تمام مغزهای ایران از من استفاده کنند، ارتشی‌ها، آموزش و پرورش‌ها، دانشجویها و... بعد خندیدم. خنده‌ام که گرفت، به عقب نگاه کردم که کسی نفهمد؛ چون اگر کسی می‌شنید، می‌گفت خُل.

چه اشکالی دارد شما آن طور باشید؟ آیا خداوند متعال نمی‌تواند آن نقشی که به شن طبع داد به شما بدهد؟ آیا آن نظری که به شن شده، ممکن نیست به ما بشود؟ افق دید ما در تبلیغ، باید وسیع باشد و قدرت انفجاری داشته باشیم؛ یعنی، بتوانیم افراد زیادی را تحت تأثیر خود قرار دهیم. هر مطلبی را که یاد می‌گیریم، به دیگران نیز یاد دهیم.

